

متن پیاده سازی شده نشست بیستم (48 - 76 - 100) سال چهارم درس خارج فقه سیاسی 13 اردیبهشت 1402

صفحات 147 و 148 و 149 و 150 : [کلیک کنید](#)

فایل پیاده سازی : [کلیک کنید](#)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ »

پایان مسئله ششم

بحثمان به عنوان مسئله ششم از مسائل فقه سیاسی، مشارکت مردم در نظام سیاسی اسلام بود. برای تحقیق در حوزه مشارکت سیاسی باید بسیاری از ادله را مشاهده نمود. در بحث از مشارکت یا وقتی فقیه بخواهد مردم را مشارکت دهد باید به نکاتی توجه کرد. عبارت معروفی است که امام علی علیه السلام فرمودند: «وَ إِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ ، فَلْيَكُنْ صَعْوَكَ لَهُمْ وَ مَيْلَكَ مَعَهُمْ » امام علی علیه السلام فرمودند: ستون دین و جماعت مسلمانان و ساز و برگ در برابر دشمنان ، توده مردم اند ؛ پس ، باید توجه و عنایت تو به آنان باشد.

امام نقش مردم را در حد عمود دین، جماع مسلمین، عده و توان در مقابل دشمن میدانند. در حوادث اخیر کمتر کسی به این نکته توجه داد مثلا با برخی از ریزش ها در انتخابات چقدر دشمنان کشور امیدوار شدند. لذا امام می فرمایند عامه امت، غده ای در مقابل دشمنان هستند. اگر کسی عامه مردم را داشته باشد، عده و عده دارد و اگر عامه مردم را از دست بدهد، عده و عده نخواهد داشت.

امام شروع به توضیح عامه می کند و می فرمایند عامه کثیرالمعونه و قلیل الموعونه هستند. یعنی کمکشان زیاد اما خرج و توقعشان کم است. در بزنگاهها آماده اند اما به يك حقوق و اشتغال ساده راضی اند. روایت و نامه فوق الذکر هم مشارکت مردم را بیان می کند و هم می گوید که باید تکیه گاه بر عموم امت باشد و نه بر خواص. خواص تنها به دنبال امتیاز است و بر عکس عوام قلیل المعونه و کثیر الموعونه است. و اگر جنگی رخ بدهد، از خواص خبری نخواهد بود.

امام علی در سخن دیگری می فرمایند: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ، فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ: فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ، عَلَيْكُمْ، وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا، وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ: فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ، وَ الْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «ای مردم مرا بر شما حقی و شما را بر من حقی است: اما حقی که شما بر من دارید نصیحت کردن به شماست(ترغیب به اخلاق پسندیده و بازداشتن از گفتار و کردار ناشایست) و رساندن غنیمت و حقوق به شما است به تمامی(از بیت المال مسلمین بدون اینکه بگذارم حیف و میل شود) و یاد دادن به شما است(از کتاب و سنت آنچه را که نمی دانید) تا نادان نمانید، و تربیت نمودن شماست(به آداب شرعیه) تا

بیاموزید(و بر طبق آن رفتار نمائید). و اما حقی که من بر شما دارم باقی ماندن به بیعت است، و اخلاص و دوستی در پنهان و آشکار، و اجابت من چون شما را بخوانم، و اطاعت و پیروی به آنچه به شما امر کنم».

امام می فرمایند حق شما بر من این است که واقعا خیرخواه و نصیحت شما باشم و پیمانانه شما را به طور کامل بدهم اما حق من بر شما این است که بعد از بیعت وفا کنید و چه در حضور چه در غیبت خیرخواه باشید نه اینکه پشت سر ناسزا بگویید و پیش رو تملق کنید. وقتی امام می فرمایند در جلو و پشت سر نصیحت کنید یک فرآیند مشارکت است.

امام وظیفه اصلی، استراتژیک و محوری حکومت را چهار چیز میدانند: «جَبَايَةَ خَرَاஜِهَا وَ جِهَادَ عُدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ

عِمَارَةَ بِلَادِهِا» با این موارد قهرا باید فرآیند مشارکت سیاسی را تعریف نمود.

مسئله هفتم: الحاکم ولی الممتنع

جایگاه رای مردم از مباحث مطروحه در گذشته بود. مسئله بعدی مشارکت سیاسی مردم بود. از يك سو مردم و از سوي ديگر حاکمیت بود. یعنی گستره شناسی اختیارات حاکم و گسترده اختیارات مردم مورد بحث قرار گرفت. بحث امروز هم به گستره اختیارات حاکم مربوط می شود. علت اینکه در نسبت به موضوع در متن درس تنها نوشته شد «مناسب با مسئله گذشته» و توضیحی داده نشد بدین خاطر است که شما به این مناسبت خواهید رسید. در مسائل گذشته از حدود اختیارات مردم و حدود اختیارات حاکمیت صحبت شد، این دو به همراه هم است. هر کدام تقویت شود طرف دیگر ضعیف می شود و بالعکس. بحث پیش رو سابقه بیش از هزارسال دارد و مسئله جدیدی هم نیست و آن بحث الحاکم ولی الممتنع است.

مفاد في الجملة قاعدة الحاکم ولی الممتنع

وقتی سخن از قواعد فقهی به میان می آید در آغاز باید مفادی اجمالی از قاعده ارائه داد چون پرسشها و ابهامات بعدا معلوم می گردد. الحاکم ولی الممتنع نه با نگاه فقه سیاسی بلکه با نگاه فقه فردی در کتابها بحث شده است. هر گاه کسی از انجام وظایف شرعی خود به رغم توانایی خودداری نماید و یا به گونه ای موجب تضییع حقوق دیگران گردد حاکم اسلامی یا منصوب از ناحیه او در صورتی که اجبار نتیجه بخش نباشد می تواند اعمال قدرت کرده و آنچه وظیفه وی بوده است از باب ولایت وی انجام دهد. به طور مثال کسی پیمانکار است و قرارداد کلانی در پیمانکاری منعقد کرده و مقرر نموده پروژه خود را در تاریخی مشخص به دیگری تحویل دهد اما کار نمی کند و آن را تحویل نمی دهد. با این پیمانکار چه باید کرد؟ یا فردی که نفقه همسر خود را نمی پردازد یا کسی جنس فروخته شده را تحویل نمی دهد یا کسی که جنس خریداری شده را نمی برد.

در متن فوق آمد «هرگاه کسی از انجام وظیفه شرعی امتناع کند» قبل از ورد به بحث این سوال مطرح می شود آیا می توان کلمه «قانونی» را در کنار قید «شرعی» آورد؟ متعاقبا این سوال مطرح می گردد که کدام چیز است که قانونی است اما شرعی نیست؟ به طور مثال کسی ازدواج کرده اما از ثبت ازدواج خود داری می کند، آیا پدر زوجه می تواند شکایت کند و حاکم داماد را اجبار کند؟ چون ثبت ازدواج شرعی نیست بلکه قانون است. پس اگر شرعی نباشد و تنها قانونی باشد آیا می توان او را به وسیله حاکم الزام به ثبت ازدواج کرد. البته در این مورد اگر تعهد ضمن عقد لازم کرده باشد شرعی خواهد بود. مثال ما برای جایی است که امری قانونی باشد اما شرعی نباشد. بنابراین در متن درسی ارائه شده، قید قانونی در کنار شرعی آورده شده است.

در متن فوق آمد «به رغم توانایی» این قید را محققان بیان نموده اند. سوال این است آیا وجود این قید ضروری است؟ ممکن است گفته شود توانایی لازم نیست به طور مثال شوهر به زندان افتاده و بخاطر زندانی بودن یا بخاطر آماده نبودن مدارک نمی تواند ازدواج خود را ثبت کند، آیا می توان گفت حاکم باید او را اجبار کند؟ در جایی که فردی توانایی ندارد به او ممتنع نمی گویند بلکه ممتنع کسی که توانایی دارد اما امتناع می کند. اما اگر گفته شود «الحاکم ولی الممتنع و من بحکمه» افرادی که توانایی هم ندارند را در بر می گیرد مثل شوهری که مفقودالاثراست حاکم زوجه را طلاق دهد در اینجا الحاکم ولی گمشده است. لذا جریان قاعده در فرض ناتوانی یا جهل به وضعیت شخص قابل تصور است. به همین دلیل باید گفت «الحاکم، ولی ممتنع و من بحکمه»

همچنین در متن فوق الذکر اینگونه آمده: «خودداری کند یا به گونه ای موجب تضییع حقوق دیگران گردد.» این عبارت به این دلیل آورده شد تا گفته شود در قاعده «الحاکم ولی الممتنع» لازم نیست حتما موجب تضییع حق شود به طور مثال فردی نزد شما چک یا سفته ای به امانت دارد و هر بار به وی گفته می شود چک یا سفته خود را ببرد اما او توجهی نمی کند. البته این چک یا سفته مزاحم شما نیست بلکه در گاوصندوق است. در اینجا ممکن اتس گفته شود حاکم باید فرد را برای گرفتن چک یا سفته اجبار کند. به همین دلیل در متن نوشته شد «ویا به گونه ای» اگر مزاحم حق بودن ضرورت داشت دیگر «ویا» در متن گفته نمی شد بلکه باید گفته میشد «به گونه ای که موجب تضییع حق شود».

مثال دیگر اینکه فردی جنسی را خریده اما آن را از فروشنده تحویل نمی گیرد، البته گفته نشود کنار مغازه مزاحم است، مثال برای جایی است که به صورت کلی خریده و مزاحم مغازه فروشنده هم نیست. یا بالعکس مشتری به فروشنده اصرار می کند که

ثمن خود را ببرد. بنابراین در جریان قاعده، تضییع حق شرط نیست با عدم تضییع حق بازهم قاعده جاری است. متن فوق الذکر اشعار می‌دارد: «حاکم اسلامی یا منصوب از ناحیه او» بسیاری از اوقات حاکم اسلامی ولی ممتنع است، حال اگر حاکم، نماینده داشته باشد، نماینده او به پشتوانه حاکم، ولی ممتنع است. سابقا گفته شد به نظر ما عالمان عادل عاقل ولو مسلمان هم نباشد ولایت دارند. به طور مثال کسی حاکم بر کشوری غیراسلامی است و خودش غیرمسلمان است اما هم عالم به کار خود است یعنی تخصص دارد و هم عاقل است یعنی صرفا درس خوانده و بصیر است و همچنین عادل هم است یعنی آدم سالمی است در اینجا معتقدیم این افراد ولایت دارند. ثمره بحث این است که حکومت این افراد، حکومت جور نیست. بنابراین ولایت، اختصاص به حاکم مسلمان ندارد.

آقایان، مسلمان بودن را شرط می‌دانند و هیچ حظی از ولایت را برای غیرمسلمان قائل نیستند. یعنی اگر در یک کشور غیر اسلامی و در یک انتخابات بسیار سالم، انتخابات برگزار شد و اکثریت مردم هم شرکت کردند ولو بالایی پنجاه درصد که مشروع شود باشد و این اکثریت به یک نفر که عالم، عادل، و عاقل رای دهند که قرآن را هم محترم خوانده باشد باز این شخص را دارای ولایت نمی‌دانند.

پرسش‌های پیرامون قاعده

منظور از الحاکم در قاعده «الحاکم ولی الممتنع» چه کسی است؟ منظور زعیم یا رهبر یا کسی که در راس هرم قدرت قرار دارد است یا قاضی مدنظر است؟ در روایت «جعلته حاکما» حاکم به چه معناست؟

حاکم هم به معنای والی و زعیم و هم به معنای قاضی به کار می‌رود. الزاما ممکن است به معنای والی زعیم نباشد و حتی فرد قاضی است اما هیچ بسطی یدی هم ندارد و نهایتا زعیم خانه خود است. در فقه سنتی ما وقتی از سخن از قاضی گفته می‌شود، او باید مجتهد باشد و هر قاضی عادل حاکم است. حاکم شرع به معنای کسی که در راس هرم قدرت است نمی‌باشد بلکه حاکم شرع به معنای مجتهد عادل است یعنی یک شهر می‌تواند بیست نفر حاکم داشته باشد و به تعداد مجتهدان عادل حاکم شرع وجود دارد.

فقه‌های سنتی حاکم شرع را به فقیه مبسوط الید و فقیه غیرمبسوط الید تقسیم می‌کنند. منظور از غیرمبسوط الید فقیه‌ای است قدرت اجرایی ندارد اما معتقدند همین غیرمبسوط الید از حق حکومت برخوردار است یعنی می‌تواند حکم حکومتی کند. آیا در اینجا حاکم در «الحاکم ولی الممتنع» مراد والی است؟ یا منظور قاضی است یا هر دو؟ جواب اجمالی مطابق فقه سنتی باید گفت هر دو والی و قاضی حاکم هستند. چون می‌گویند والی باید مجتهد عادل باشد. غیرمجتهد عادل، والی هم باشد غصب است و حکومت او جور است. بنابراین اگر والی باشد، مجتهد عادل است و قاضی هم باشد مجتهد عادل باید باشد. پس در «حاکم ولی الممتنع» هر دو مراد است.

به طور مثال زنی بخاطر اذیت و آزار و اعتیاد شوهر خود به رهبر(فقیه در راس هرم) شکایت برد و درخواست طلاق داشته باشد در اینجا حاکم حق طلاق حکومی و قضایی دارد. حال اگر برود پیش قاضی شهر، نه والی، باز این قاضی مصداق «الحاکم ولی الممتنع» است. در اینجا اول از خود فرد می‌خواهد اقدام کند(برخی معتقدند اول باید خود فرد اقدام کند چون این امر اختلافی است) سپس اگر اقدام نکرد قاضی آن را انجام می‌دهد. در احتکار اینگونه است که اول حاکم به محکوم می‌گوید کالای خود را بفروشد و حتی قیمت گذاری نمی‌کند، اگر او حاضر به فروش نباشد و یا قیمتی را تعیین می‌کند که اجحاف به مسلمین است، حاکم دستور می‌دهد کالای او را به قیمت عادلانه در بازار بفروشند و پول آن را به صاحب کالا پس دهند. پس در امتداد مفهوم شناسی این قاعده، مقصود از حاکم می‌تواند قاضی یا کذا باشد.

تطبیقات قاعده

این قاعده تطبیقات فراوانی دارد:

1. امتناع از اخذ ثمن: فروشنده ثمن را نمی‌برد و خریدار مثنی را تحویل نمی‌گیرد به خصوص اگر کالا جاگیر و مزاحم و عین مشخص باشد. به طور مثال خودرویی خریده اما از بردن آن امتناع می‌کند. حتی اگر بگوید اجاره آن را می‌پردازم باز طرف مقابل می‌تواند قبول نکند. بنابراین از تسلیم ثمن یا مثنی امتناع کند. نباید گفته شود که معامله را فسخ کند. امروزه پیمانکارها بدون پیش بینی تورم صددرصدی تعهداتی می‌دهند که نمی‌توانند آن را عملیاتی کنند آیا می‌توان گفت در اینجا حاکم ولی ممتنع است یا حاکم در اینجا ولی عاجز است؟

2. امتناع از وفا به شروط ضمن عقد: اگر شرط ضمن عقدي نباشد گفته مي شود لزوم وفا ندارد. به طور مثال فردي قصد ازدواج با فردي را دارد و قولهاي متعددي داده كه نه عمل مي كند و نه مي تواند عمل كند در اينجا ضمن عقد نيست.
3. امتناع از فروش مال احتكار شده.
4. امتناع مديون از اداي دين.
5. امتناع شريط از تقسم كردن مال.
6. امتناع راهن از فروش عين مرهونه و قرار دادن ثمن آن در جايي كه عين مرهونه در معرض فساد باشد. مرتبه به راهن بخاطر فساد عين مرهونه مي گويد آن را بفروشد و پولش را به او به عنوان رهن دهد اما راهن چنين كاري نمي كند و مي گويد عين مرهونه نزد تو باشد ولو خراب شدني يا غذا باشد.
7. امتناع در باب كفالت از تصميم مكفول
8. امتناع از پرداخت نفقه واجب: گاهي نفقه متعلق به همسر است كه اگر پرداخت نكند ولو چهل سال بگذرد به عنوان دين بر ذمه او است اما نفقه پدر و مادر دين نمي شود. آيا در اينجا هم مي توان طرف مقابل را مجبور ساخت؟ به طور مثال گاهي در مسئله حضانت، دادگاه حكم مي كند صغير نزد مادر خود باشد و پدر هر ماه نفقه را بپردازد. آيا اگر نفقه را پرداخت نكرد حاكم شرع مي تواند او را مجبور كند؟ يا چون دين نيست و تنها امري واجب است؟
9. يكبار نفقه همسر است. اما يه كسي خرج بچه هاشو نميده و خرج بچه و پدر و مادرش دين نمي شود. آيا ميشه اينجا هم مجبورش كرد؟ مثلا در حضانت وقتي دادگاه موظف ميكند بچه پيش مادر باشد اما پدر ماهي فلان قدر بايد به مادر بدهد. اگر نداد حاكم مي تواند مجبورش كند؟ يا چون دين نيست و تنها واجب است بر خلاف نفقه زوجه كه دين است و اگر چهل سال هم ندهد، بايد همه اش را بدهد. قدر مسلم آن نفقه واجب همسر است.
10. امتناع از طلاق قضايي
11. امتناع وصي از انجام كار اوصيا از اجتماع
12. امتناع متولي وقف از انجام وظيفه و ترك فعل: تصرفات ولي بايد به مصلحت مولي عليه باشد. برخي اوقات ترك فعل رخ مي دهد. به طور مثال ملكي در حال سقوط قيمتي است لذا ولي بايد اين ملك را به فروش برساند و جاي بهتري ملك را بخرد يا صغير را بايد براي زندگي به شهر بياورند تا درس بخواند و دانشگاه برود اما وي چنين كاري نمي كند.

الحمد لله رب العالمين